

موضوع اول: ایده

سوال اول: دو ایده از طریق «قطع جریان زندگی روزمره» بنویسید. (۲ نمره)

سوال دوم: یکی از راه‌های رسیدن به ایده جملات پرمعنا و زیبا است. ایده‌ی ما در این سوال جمله‌ی معروف «گذشته هیچ وقت بر نمی‌گردد» است. یک متن کوتاه چهار خطی با این ایده بنویسید؟ (۳ نمره)

موضوع دوم: موقعیت دراماتیک

سوال اول: برای ایده‌های زیر یک موقعیت دراماتیک بنویسید. (حتما شخصیت محوری، نیاز دراماتیک و مانع را مشخص کنید) (۲ نمره)

الف: کوهنوردی در یک کوهستان برفی و پر از دره‌های عمیق، زیر برف سنگین چند روزی است که گم شده و هنوز تیم‌های نجات نتوانسته‌اند او را پیدا کنند.

ب: به یکی از نامزدهای انتخابات ریاست جمهوری در شب قبل از انتخابات نامه‌ای تهدیدآمیز می‌رسد که در نامه نوشته شده باید از انتخابات انصراف بدهی.

سوال دوم: عناصر محوری موقعیت‌های دراماتیک زیر را شناسایی کنید. (شخصیت محوری، نیاز دراماتیک و مانع را مشخص کنید). (۲ نمره)

الف: رفتگر بسیار فقیری که روی زمین یک کیف پول پر از دلار پیدا کرده است و می‌خواهد کیف را برای خودش بردارد اما شماره صاحب کیف در کارتی داخل کیف نوشته شده است و رفتگر با خودش درگیر است که زنگ بزند و کیف را پس بدهد یا برای خودش بردارد.

ب: رییس جمهوری که با طرح‌ها و برنامه‌های خود می‌خواهد مشکل اقتصادی کشور را حل کند اما با مقاومت مافیای اقتصادی کشور روبه‌رو می‌شود.

موضوع سوم: رابطه مکان و موقعیت در امانیک

سوال اول: صحنه زیر را کامل کنید. (پدر در ادامه چه کار می کند؟) به جزئیات صحنه که نوشته شده است توجه کنید!
(۳ نمره)

در کنار دریا با ساحلی سنگی هوا به شدت سرد است و باد شدیدی می وزد. امواج دریا با شدت به صخره های سنگی برخورد می کنند. در ساحل، پسری چوبی روی پای پدر چوبی خود خوابیده است. پدر لباس گرم خود را روی پسرش انداخته و پسرش هنوز از شدت سرما در حال لرزیدن است. آتشی در جلوی پدر و پسر روشن است که شعله هایش در حال خاموشی ست ...

موضوع چهارم: دیالوگ نویسی

سوال اول: پسر ۹ ساله ای به پدرش دروغی گفته است و حالا پدر دارد با او صحبت می کند. دیالوگ اول نوشته شده است. دیالوگ های پدر پسر را ادامه دهید تا آن جا که صحنه کاملی ساخته شود. (دیالوگ ها را طوری باید بنویسید که هم داستان پیش برود، هم اطلاعات داستانی بدهد و ما بفهمیم موضوع چه بوده است و هم پدر و پسر شخصیت پردازی بشوند). (۴ نمره)

- پدر: اگه راستشو می گفتم خیلی بهتر بود. می دونی! واسه یه دروغ کوچولو همه اش باید دروغ بگی

سوال دوم: دیالوگ زیر را بخوانید و بگویید چه اطلاعات داستانی ای از این دیالوگ دریافت کردید؟ (۲ نمره)

مشت حسن در طویله نشسته و مشغول خوردن علف است! مشت ابراهیم و کدخدا وارد می شوند.

مشت ابراهیم: «سلام مش حسن! حالت خوبه؟ دماغت چاقه؟ هی مش حسن! با توام»

مشت حسن: «من مش حسن نیستم!»

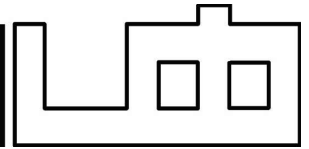
کدخدا: «این حرفو نزن مشت! تو مش حسنی! مش حسن خودمون»

مشت حسن: «من مش حسن نیستم! من گاو مش حسنم!»

مشت ابراهیم: «دیروز ظهر عیالت سر و سینه زنون اومد که گاو تو مرده! ما هم رفتیم در گاوپناه تو حیاط رو

برداشتیم گاو رو سرازیر کردیم اون تو! غیر اینه کدخدا!»

کدخدا: «نه والا!»



مشت ابراهیم: «خیله خب! اگه تو گاو مش حسنی که باس الان تو چاه باشی پدر آمرزیده! اگرم نیستی پس خود مش حسنی!»

کدخدا: «آره والا! به خدا به پیر به پیغمبر تو مش حسنی»

مشت حسن بلند می شود و مثل گاو می دود و فریاد می زند: «مش حسن! مش حسن! می خوان سر منو ببرن! می خوان منو بندازن تو چاه! مش حسن به داد گاوت برس! به داد گاوت برس!»

موضوع پنجم: فضا سازی و توصیف

سوال اول: صحنه زیر که از بهترین فضا سازی های تاریخ ادبیات است، با توصیفات و جزئیاتی که گفته است، به نظر شما چه فضایی را ساخته است و شخصیت داستان در چه حالی قرار دارد؟ (۲ نمره)

خورشید پرتوهای سوزان خود را بی رحمانه بر سرش می کوبید. به ناچار شالِ دورِ گردنش را باز کرد و آن را روی سر انداخت. مشک کوچک آویخته به زین اسب را برداشت و بالای دهانش گرفت؛ آخرین قطرات آب روی زبانش ریخت. آهی کشید، دستش را سایبان چشم هایش کرد و به دوردست نگریست؛ واقعاً در آن بیابان برهوت انتظار چه چیزی را داشت؟ کاروان سرایبی که در آن، روز را به سر کُند، اندکی آب بخرد و سفرش را از سر بگیرد؟ « زهی خیال باطل...!» با اکراه شانه هایش را بالا انداخت و همان طور که افسار اسب را می کشید، به راهش ادامه داد.